



## پیش‌نویس استبداد، این‌بار بدون عمامه

10 مرداد 1405

برگرفته از کانال تلگرامی محمد مالجو:

دو روایت در دو سوی یک شکاف سیاسی ایستاده‌اند، اما در آینه که می‌نگری، چهره‌ای واحد را بازمی‌تابانند: تاریخ را هر دو نه عرصهٔ تکثر نیروها بلکه میدان تصاحبِ انحصاریِ فاعلیت می‌دانند. تاریخ دیروز را هر دو چنان بازمی‌نویسند که قدرت فردا را پیشاپیش قبضه کنند. هر دو از منطقی واحد برخوردارند: منطق تصاحبِ تاریخ برای تصاحبِ قدرت.

تاریخ‌نگاری رسمی در جمهوری اسلامی اصولاً فرایند مبارزه با نظام شاهنشاهی را به‌طرزی هدفمند به مبارزات جریان اسلامی از خرداد ۱۳۴۲ به بعد تقلیل می‌دهد. گویی پیش و پس از خرداد ۱۳۴۲ نه سازمان‌یابی گستردهٔ حزب تودهٔ ایران در دههٔ ۱۳۲۰ وجود داشته، نه خیزش نیروهای ملی در بزنگاه ملی‌شدن صنعت نفت به رهبری محمد مصدق، و نه مبارزات چریکی نیروهای چپ از اواخر دههٔ ۱۳۴۰. این حذفِ نظام‌مند نه فقط یک خطای معرفتی دربارهٔ دیروز بلکه یک استراتژی برای انحصار قدرت در امروز نیز هست. وقتی تمام فاعلیت تاریخی در یک جریان خلاصه شود، انحصار سیاسی پس از انقلاب نیز «حق طبیعی فاتحان» جلوه می‌کند. تاریخ‌نگاری، با اتکا بر تکنیک فاشیستی فراموشی‌گزینی، به ابزار مشروعیت‌بخش برای قدرت انحصاری امروز بدل می‌شود.

اما این‌جا همان نقطه‌ای است که قیاس آغاز می‌شود و نقاب‌ها فرومی‌افتد. امروز بخش مهمی از نیروهای پادشاهی‌خواه، در ستیز با جمهوری اسلامی، دقیقاً همان منطق را بازتولید می‌کنند. برای آنان نیز تاریخ مقاومت باید تک‌صدا باشد، روایتی حول یک نام و یک خاندان و یک پرچم. در این چارچوب، مثلاً هم جنبش سبز در سال ۱۳۸۸ و هم جنبش «زن زندگی آزادی» در سال ۱۴۰۱ به‌تمامی انکار می‌شوند. این جنبش‌ها همچون لحظاتی مستقل و خودبنیاد از کنش جمعی به رسمیت شناخته نمی‌شوند، بلکه فقط در حدی معتبر به حساب می‌آیند که در چارچوب روایت سلطنت‌طلبانه منحل شوند. اگر به انحلال تن ندهند، به حاشیه رانده می‌شوند. اگر مقاومت کنند، تخطئه می‌شوند.

سرکوبِ نمادین شعارها، مصادرهٔ خیزش‌ها، انکار شخصیت‌های غیرپادشاهی‌خواه و بازتعریف هر حرکت اعتراضی همچون مقدمه‌ای برای بازگشت یک نظم متمرکز، جملگی، نشانه‌های آشکار گرایش به الگوی تکرهبری‌اند. این همان منطقِ «همه یا هیچ» است: یا در من حل شو یا حذف شو.

چنین منطقی نه صرفاً تاکتیکی بلکه ذاتاً استبدادی است. این منطق اصولاً هر گونه استقلال فکری یا عملی را مشروط به پذیرش بی‌چون‌وچرای سلسله‌مراتب پادشاهی‌خواهان می‌کند و حق موجودیت دیگر نیروهای اجتماعی و سیاسی را به رسمیت نمی‌شناسد. پادشاهی‌خواهان عملاً از یک «تعدد مشروع» در عرصهٔ سیاسی گریزان‌اند و فقط زمانی دیگران را به رسمیت می‌شناسند که هویت و اهداف مستقل خود را کنار بگذارند و کاملاً در چارچوب روایت و منطق پادشاهی‌خواهان حل شوند.

بدین‌ترتیب، نزاع ظاهری دو گفتمان، یکی اسلام‌گرا و دیگری پادشاهی‌خواه، در سطحی عمیق‌تر به اشتراک در یک

خصلت بنیادین می‌رسد: بی‌تحملی نسبت به تکثر تاریخی و سیاسی. آنان که امروز تاریخ دیگران را انکار می‌کنند، فردا نیز به تکثر قدرت گردن نخواهند نهاد. تصاحب گذشته، در واقع، تمرین تصاحب آینده است. منطق انحصاری اسلام‌گرایان در هیئت پادشاهی‌خواهان در حال تکرار است.